

جامی «شیخ جام» نیست!

تأملی بر یک لقب

دکتر حسن نصیری جامی*

چکیده

دیر زمانی است که آوردن القاب و عناوین برای شاعران و نویسندگان شاخص و دیگر بزرگان ادب و عرفان ایران، در حوزه کتاب‌های تاریخ ادبیات و نقد ادبی مرسوم گردیده است. در این مقاله مقدماتاً به پیشینه این رویکرد و چگونگی کاربرد القاب و عناوین در چند کتاب مطرح تاریخ ادبیات و نقد ادبی اشاره شده و نهایتاً به نقد و بررسی لقب «شیخ جام» برای عبدالرحمان جامی، شاعر نام‌آور قرن نهم، پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: جامی، شیخ جام، القاب، تاریخ ادبیات ایران.

یکی از میراث‌های دیرپا در سنت تذکره‌نویسی - که اکنون نیز نشانه‌هایی از آن در بعضی شرح‌حال‌ها و کتاب‌های تاریخ ادبیات به چشم می‌خورد - آوردن القاب و صفاتی برای مشاهیر و بزرگان است. این القاب و صفات، معمولاً در صدر و دیباچه هر ذکر و حال قرار می‌گیرند و تقریباً بارزترین و شاخص‌ترین نکته در احوال و اقوال هر یک از بزرگان به شمار می‌آیند.

شاید بتوان روشن‌ترین پیشینه این شیوه و میراث را در عبارات آغازین ذکرها و بخش‌های احوال کتاب‌هایی مانند حلیه الاولیاء (به عربی) و کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء - که عموماً در ذکر احوال پیران و مشایخ صوفیه‌اند - جست؛ القابی ارادتمندانه و معمولاً غلوآمیز و در دایره باورها و آموزه‌های نظام عرفانی و خانقاهی، که البته آرایه‌های سجع و جناس و دیگر زیبایی‌ها و تناسب‌های لفظی و معنوی، از مهم‌ترین و کارسازترین عناصر سازنده این القاب و صفات است.

هر چند در عصر حاضر، سنت تذکره‌نویسی به آن صورت معهود از رونق افتاده است، اما در آثار بعضی از نویسندگان و پژوهشگران شاخص معاصر، آن میراث ذکر القاب و صفات، به شیوه‌ای زیبا و نوآیین و با تأکید بر بارزترین و شاخص‌ترین ویژگی‌ها ادامه یافته است، که مطمئناً در آشنایی با احوال هر یک از مشاهیر و ویژگی‌های شاخص آنان، بسیار سودمند و راه‌گشاست.

اگر قرار باشد برای این تحوّل و رسم نوآیین آغازی روشن و آشنا مشخص نماییم، بدون شک، کتاب با کادوان حله استاد دکتر زرین کوب شاخص‌ترین و آشناترین اثر در این رسم دیرپا - ولی در نوع خود بدیع و نوجویانه - به شمار می‌آید. این کتاب را از آن رو در نوع خود بدیع و نوجویانه می‌دانیم که اساساً در قلمرو تاریخ ادبیات طرحی نو در انداخته است و مطلعی تازه برای بررسی و توجه توأمانی به تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی و نقد ادبی گردیده و در نقد و بررسی آثار شاعران، راه‌های

پُرچشم‌انداز و تازه‌ای را پیموده است (زرین کوب، ۱۳۴۳: ۶).
در ساختار اولیه با کاروان حله به نقد احوال و اشعار ۲۰ تن از شاعران مطرح و نام‌آور ادب فارسی پرداخته شده بود که با رودکی - با لقب «شاعر روشن‌بین» - آغاز می‌گردید و با بهار - «ستایشگر آزادی» - انجام می‌یافت.

پس از با کاروان حله این رسم بدیع و شیوه نوآیین با توجه به شیوه‌های نقد جدید ادامه یافت. چشمه روشن دکتر غلامحسین یوسفی از روشن‌ترین و بدیع‌ترین نمونه‌های این حوزه به شمار می‌آید.
در این کتاب به شیوه‌های خاص و نقادانه، به اثر و احوال بیش از ۷۰ تن از شاعران قدیم تا معاصر پرداخته شده است. از آن روی گفتیم «اثر»، زیرا مؤلف دانشمند، بنا به آراء منتقدان اروپایی و شیوه‌های جدید نقد ادبی، در این کتاب به یک اثر (قطعه شعر) مطرح از یک شاعر پرداخته و آن را مدخل و مبنای نقد و نظر خویش قرار داده است تا خواننده با بحثی عینی‌تر و دقیق‌تر سر و کار داشته باشد (یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۱ - ۱۲).

در چشمه روشن نیز برای هر یک از شاعران عنوان و لقبی خاص - و البته نقادانه - می‌یابیم؛ القابی آشنا و مناسب حال برای غالب شاعران؛ از جمله: «نگارگر طبیعت»: منوچهری دامغانی، «از تبعیدگاه»: ناصر خسرو، «زندانی نای»: مسعود سعد سلمان.

خوشبختانه این نگاه بدیع و نقادانه - با حفظ عنصر نام و لقب برای هر یک از شاعران و نویسندگان شاخص - به کتاب‌های درسی و آموزشی نیز راه یافت و در دو دهه پیش - از آغازین سال‌های دهه ۷۰ - در مقطع متوسطه آموزش و پرورش، با عنوان تاریخ ادبیات ایران ۱ و ۲ با تألیف دکتر محمدجعفر یاقعی، در شمار کتاب‌های درسی اختصاصی رشته ادبیات و علوم انسانی قرار گرفت.

این کتاب در نوع خود، یکی از منسجم‌ترین و بدیع‌ترین صورت‌های آموزشی و درسی تاریخ ادبیات ایران به شمار می‌آید. از بدعت‌ها و نوآوری‌های مهم مؤلف محترم این کتاب - علاوه بر لطافت‌های زبانی و زبان رام و محققانه آن - توجه به شاخص‌های هر دوره تاریخی و سبک‌ها (مراحل و اعصار) ادبی است. نام‌گذاری دوره‌ها و اعصار به نام شاعران و نویسندگان شاخص هر دوره - مانند: عصر رودکی، عصر فردوسی، عصر عنصری، عصر ناصر خسرو، عصر بیهقی و ... - از این جمله است.

مؤلف محترم به زیبایی، به نوجویی استادان متأخر - مؤلفان با کاروان حله و چشمه روشن - توجه داشته و تأسی جسته است و این روش را با ذکر القاب و صفاتی خلاقانه، گویا و برگزیده در برابر نام تمامی شاعران و نویسندگانی که به شرح احوال و آثار آنان پرداخته شده، رعایت نموده و به کمال رسانیده است. از این منظر، شاید بتوان این کتاب را گسترده‌ترین اثری دانست که در حوزه تاریخ ادبیات فارسی با نگاهی بدیع و لقب‌مدار فراهم آمده است.

در کتاب تاریخ ادبیات ۱ و ۲ به ایجاز و با توجه به جنبه‌ها و معیارهای آموزشی آن، به شرح حال قریب به ۶۰ تن از شاعران و نویسندگان شاخص ادب فارسی پرداخته شده است و در صدر هر گفتار و در برابر هر نام، لقبی خاص و گزیده - که بیانگر وجهی مهم از زندگی و یا اثر و

نقش شاعر / نویسنده در جریان ادبی عصر خویش است - برمی‌خوریم؛ مثلاً در عصر رودکی یا دوره تغزل و خردآزمایی، به این نام‌ها و لقب‌ها برمی‌خوریم:

نام	لقب
شهید بلخی	خردمندی اندوهگین
رودکی	شاعر غزل و خردآزمایی
بوشکور بلخی	شیفته دانایی
کسایی	پرچمدار ادبیات شیعه

در این کتاب، بعضی از القاب و عناوین دقیقاً یادآور عنوان‌های با کاروان حله است:

نام شاعر	با کاروان حله	تاریخ ادبیات ایران
منوچهری	شاعر طبیعت	شاعر شادمانی و طبیعت
سنایی	شوریده‌ای در غزنه	شوریده‌ای در غزنه
انوری	پیامبر ستایشگران	پیامبر ستایشگران
امیر خسرو	طوطی هند	طوطی زبان آور هند
حافظ	خواجه رندان	رند فرزانه شیراز
جامی	عارف جام	شیخ جام
بهار	ستایشگر آزادی	شاعر آزادی

مسئلاً هر یک از این لقب‌ها و دیگر القاب و عناوینی که در کتاب‌های مورد نظر به کار رفته است، بنیانی و جانبی با زندگی و شعر هر یک از شاعران دارد و چه بسا در باور و نگاه متقدمان نیز روایی و کاربرد داشته است؛ مثلاً تعبیر و لقب «طوطی هند» را - که استاد زرین کوب برای امیر خسرو دهلوی ذکر کرده‌اند - در زبان و نگاه عبدالرحمان جامی نیز می‌یابیم و در دیوان وی به این بیت برمی‌خوریم:

تا کند تحفه خسرو که بود طوطی هند

جامی از رشخ نی کلک شکر می‌سازد (جامی، ۱۳۷۸: ۵۶۵/۲)

اما آنچه تا کنون گفته شد، استطرادی بود برای پرداختن به نکته‌ای مهم و درخور تأمل:

یکی از تعبیرات شایان تأمل و القاب سؤال‌برانگیزی که در کتاب تاریخ ادبیات آموزشی دوره متوسطه به کار رفته، لقب و عنوان «شیخ جام» برای عبدالرحمان جامی، شاعر عارف قرن نهم هجری است (ر.ک: یاقعی، ۱۳۷۱: ۲۰۲ و نیز همان، ۱۳۸۹: ۲۶). ناگفته پیداست که احتمالاً مؤلف محترم در اطلاق این لقب به جامی، مقام پیری و شیخی وی را در نظر داشته است، که البته این احتمال و اطلاق، به دلایل زیر محل نقد و تأمل است:

الف. در مقامات و شرح‌حال‌های موجود درباره جامی، صراحتاً به این نکته توجه شده است که وی در سراسر عمر هیچ گاه در مقام شیخی و مرتبه پیری و پیشوایی قرار نگرفت و از این القاب و دبدبه‌های شیخی و

مریدپروری گریزان بود و حتی با آنکه از جانب سعدالدین کاشغری، شیخ و پیشوای مطرح نقشبندیه، مورد تأیید و مجاز به راهبری و شیخی بود، از این عنوان و مرتبه اعراض می نمود و بارها به عباراتی نظیر «در شیخی را بند [و] در یاری را گشای؛ در خلوت را بند [و] در صحبت را گشای» (فخرالدین علی، ۱۳۵۶: ۲۵۲/۱) استناد می جست و به صراحت می گفت «که تحمل بار شیخی نداریم» (همان) و حتی در گفتار و اقوالی که از او در حکایات و مقاماتش نقل شده، مرتبه شیخی و آن جایگاه را دون و ناروا در برابر رفتار و سلوک خویش می دانست؛ مثلاً، عبدالواسع نظامی باخرزی، مؤلف مقامات جامی، آورده است:

«عزیزی از صحبت خاص ایشان [= جامی] چنین می گفت که نامه نامی فلانی از مشایخ وقت به رقم علم و دانش معنون است؛ لاجرم زمره مریدان بی سرمایه به کارنامه مآثرش زیاده اعتقادی ندارند؛ به رغم آنکه وی از جهل و نادانی، میان علم و صوفیگری صورت منافات می پندارند؛ و آن حضرت [= جامی] فرمود که چون کارخانه شیخی بی دبدبه جهل و حماقت در حیز امکان نمی آید، اجتماع آن دو کار با یکدیگر به غایت دور می نماید» (نظامی باخرزی، ۱۳۷۱: ۲۳۸).

ب. دیگر نکته ای که نباید از یاد برد، نظر جامی و تلقی شاعرانه وی از عنوان و جایگاه «شیخ» است. شیخ - و نیز عناوینی همچون «واعظ» و «زاهد» - از شخصیت های معمولاً منفی و دوست نداشتنی در شعر جامی است و غالباً مرادف با زهد خشک و ظاهرپرستی است و جلوه های پُررونق در چله نشینی ها و ریاضت هایی در چشم خلق و شهرت طلبی دارد. بخشی از این منش ها و صفات را در دیوان جامی می یابیم:

- شیخ شهرت طلب و مسند شیخ الاسلامی
جامی و زاویه نیستی و کنج خمول (جامی، ۱۳۷۸: ۵۵۵/۱)
- فیضی که جامی از دو سه پیمانۀ دُر یافت
مشکل که شیخ شهر بیاید به صد چله (جامی، ۱۳۷۸: ۷۳۹/۱)
- ز شیخ چله نشین دور باش و چله وی
که هست چله وی سردتر ز چله دی (جامی، ۱۳۷۸: ۷۷۴/۱)
- دمید صبح یقین از فروغ جام، ای شیخ
ز زهد خشک چرا مانده در حجاب شکی؟ (جامی، ۱۳۷۸: ۷۹۴/۱)
- ز شیخ چله حذر جامیا، که می نگزد
دوباره مار خردمند را ز یک سوراخ (جامی، ۱۳۷۸: ۱۶۳/۲) *
و گاهی «شیخ» در شعر جامی - همچون شعر حافظ^۷ - مقابل پیر مغان قرار می گیرد:

- جامی ز شیخ صومعه نگشود سر عشق
آن به که رو به خدمت پیر مغان نهم (۶۳۸/۱)
و صریح ترین اعراض ها را در این بیت و مصراع ناب می یابیم که:
- شکر خدا که شیخ نی ام، شیخ زاده هم
وز منکران گول و مریدان ساده هم (۶۰۲/۱)
- به شیخ شهر ندارد ارادتی جامی
مرید عشوۀ ساقی ست او و نشئه می (۷۷۴/۱)
بنابراین، عبدالرحمان جامی با این عنوان و شخصیت (Type) در شعر

خویش مناسبتی نداشته است و عنوان و لقب «شیخ» برای وی ناصواب می نماید.

ج. اما مهم ترین و اصلی ترین نکته:

یادآور می شویم که «شیخ جام» نام و عنوان یکی از نامدارترین و مشهورترین عارفان بلندآوازه خراسان - و بلکه ایران - است که در قرن پنجم و ششم (= ۴۴۰ - ۵۳۶ هجری) می زیسته و آوازه شهرت وی، بخشی مهم از نظام خانقاهی خراسان و ادبیات عرفانی ایران را درنور دیده است؛ آن گونه که حتی سال ها بعد، رند فرزانه شیراز، در بیتی مشهور، با رندی و ایهام، گوشه چشمی به وی داشته و به دست باد صبا عرض بندگی رسانیده است که:

حافظ مرید جام می است، ای صبا برو

وز بنده بندگی برسان شیخ جام را (حافظ، ۱۳۶۷: ۱۰۰)

و عبدالرحمان جامی - همان شاعری که مؤلف محترم تاریخ ادبیات برای وی لقب «شیخ جام» را برگزیده است - بارها و بارها در شعر و سخنش به تکریم و تعظیم و یاد شیخ جام (= شیخ الاسلام احمد جام زنده پیل) پرداخته است.

شاید مهم ترین و مشهورترین توجه او به شیخ جام، در تخلص وی نهفته باشد؛ آنجا که وی در دیباچه دفتر آغازین دیوانش، ضمن قطعه ای، سبب تخلص خود را به نشان مولدش (جام) و نیز ارادتش به شیخ جام، «جامی» برمی شمارد و قلم خود را وام دار جام شیخ الاسلامی می داند:

- مولدم جام ست و رشحه قلمم

جرعه جام شیخ الاسلامی ست

لاجرم در جریده اشعار

به دو معنی تخلصم جامی ست (۴۰/۱)

در دیوان جامی به ابیات فراوان دیگری برمی خوریم که به شیخ جام - غالباً به همان شیوه رندانه و ایهامی حافظ - توجه شده است؛ از جمله:

- اگر به مرتبه جامی به شیخ جام رسد

کجا به دور لبش توبه از شراب کند؟ (۳۷۴/۱)

- به میخانه جامی به خود چون رود؟

مگر همّت شیخ جامش بر د (۴۳۷/۱)

- شیخی چو جام نیست مریدان عشق را

خوش آنکه داد دست ارادت به شیخ جام (۲۷۲/۲)

- جامی ز شیخ جام طلب کن دوام فیض

کز فیض اوست عشرت می خوارگان مدام (همان).

وی در نفعات الانس نیز بارها به دید تکریم و احترام، شیخ جام را «حضرت شیخ» لقب داده است (ر. ک: جامی، ۱۳۷۵: ۳۶۳ - ۳۷۱).

جالب است که در هیچ یک از شرح حال ها و تذکرها و مقامات جامی نیز این لقب (شیخ جام) برای جامی دیده نمی شود و تنها یک بار در کتاب مقامات جامی به لقب «شیخ جام ثانی» - بر عبارت «ثانی» تأکید می نماییم - برای جامی بر می خوریم که وی به این لقب ستوده شده است. آن هنگام که معینی لاری از تبریز، منظومه لیلی و مجنون خویش را برای جامی فرستاده و در صدر این منظومه، ابیاتی را در ستایش و پاس داشت

مقام وی موشح گردانیده است:

- آن خسرو [...] این جهانی
در مرتبه، شیخ جام ثانی
از گلشن ایزدی نهالی
در معرفت الهی اش کمالی...
در عصر خود از همه مقدم

کرده به وی افتخار عالم (نظامی باخرزی، ۱۳۷۱: ۲۴۶ - ۲۴۷)

نهایتاً، بنا به این تصریح‌ها و ارادتمندی‌ها، به نظر می‌رسد لقب «شیخ جام» در نگاه عبدالرحمان جامی - و اساساً در نظر متقدمان و صاحب‌نظران ادب و عرفان ایران - به «شیخ احمد جام زنده‌پیل» اختصاص داشته است و این لقب برای عبدالرحمان جامی مناسبتی ندارد. بنابراین، مؤلف محترم اجازه دهند این نام همچنان یادآور نام و لقب شیخ احمد جام، عارف نام‌دار خراسان باشد، و این تأکید و تأمل نگارنده، بیشتر بدان سبب است که کتاب تاریخ ادبیات ایران ۶ و ۷ کتابی آموزشی و بنیادی در شناخت و ذهنیت ادبی دانش‌آموزان رشته ادبیات فارسی است و تمامی دانش‌آموزان رشته ادبیات و علوم انسانی از مدخل و مسیر این کتاب با شاعران و نویسندگان بلندآوازه و شاخص ادبیات فارسی آشنا می‌گردند و سال‌هاست که به تأثیر این لقب تأمل برانگیز، بسیاری از دانش‌آموزان دیروز - و دانشجویان امروز - شیخ جام و عبدالرحمان جامی را یک شخصیت می‌انگارند.

مسئلاً می‌بایست برای بسیاری از لقب‌ها و عنوان‌های ادبی دقت و ظرافت بیشتری معمول گردد. به احتمال بسیار - بنا به جدول مقایسه‌ای که درج گردید - مؤلف محترم تاریخ ادبیات ایران ۶ و ۷ عنوان «شیخ جام» را به تأسی و تأثیر کتاب با کاروان حله برگزیده‌اند و ایشان عنوان «عارف جام» را به «شیخ جام» بدل کرده‌اند.

اگر چنین باشد - که هست - به نظر می‌رسد لقب «عارف جام» - در مقایسه با «شیخ جام» - مناسبت بیشتری با جایگاه و احوال عبدالرحمان جامی دارد و شاید استاد روان‌شاده، دکتر زرین‌کوب، این لقب را با توجه به اشعار و نظر صاحب‌نظران عصر جامی برگزیده است. گو اینکه امیر علیشیر نوایی (۸۴۴ - ۹۰۶ هجری)، وزیر دانشمند و امیر کبیر عصر تیموری، در «مرثیت حضرت مخدوم نورا» (= نورالدین عبدالرحمان جامی) ترکیب‌بندی مشهور سروده که بیت پایانی اولین بند آن مرثیه چنین است:

زان سبب مست می‌جام ازل، عارف جام

سرخوش از دار فنا سوی وطن کرد خرام (نوایی، ۱۳۷۵: ۳۱۹)

هرچند در این نوشته قصد نقد و بررسی لقب و عنوان «عارف جام» را نداریم، تنها به این نکته بسنده می‌گردد که اگرچه بدون تردید، جام

(تربت جام / تربت شیخ جام) مولد عبدالرحمان جامی بوده و تخلص خود را نیز به سبب تولد در این ناحیه و نیز ارادتش به شیخ جام برگزیده است، اما از یاد نبریم که وی، بی‌گمان بیشتر از حدود سال ۸۳۰ هجری و سیزده‌سالگی‌اش - اندکی پیش از بلوغ شرعی (ر. ک: نظامی باخرزی، ۱۳۷۱: ۵۱) - در جام نزیسته و سپس به همراه پدرش به هرات رفته است؛ سفری بی‌بازگشت به جام. اگر از چند سفر کوتاه وی بگذریم، بیشتر عمر و دوره کمال جامی در هرات سپری شده و مدفن وی نیز در آن شهر است و آرامگاه وی و ایوان بلند آن مجموعه، از آثار معتنم و یادگارهای معماری ایران در دوره تیموری محسوب می‌گردد.

اکنون این سؤال باقی است که چرا امروزه در نگاه صاحب‌نظران و اهل تحقیق، عنوان‌ها و لقب‌هایی مانند «عارف جام»، «شیخ جام» و «خاتم الشعرا» برای عبدالرحمان جامی خوش درخشیده و شکوه و مرتبه وی در دوره تیموری و جایگاه درخشان وی در فرهنگ شهر هرات - پایتخت پُرشعر و هنر ایران در دوره تیموریان - به فراموشی سپرده شده است و یا حتی لقب فاخر خاتم الشعرائی - لقبی که بسیار محل تأمل است - مورد مذاقه قرار نگرفته و تبیین نگردیده است.

اما چون حدیث و نام «شیخ جام» به میان آمد، دریغ آیدم «کز برای حق صحبت سال‌ها» و سال‌ها هم‌نفسی با آثار گران‌سنگ وی، سخن از شرح درد و هجرانی دگر به میان نیآورم؛ و باشد که به لطف نگاه اهل تحقیق و تأملی دیگر، این هجران و گمنامی نیز مختصر گردد. تقویم فرهنگی ما گواه است که اکنون کمتر از یک دهه به هزاره تولد شیخ جام (= ۱۴۴۰ هجری) باقی است؛ شیخی که در عرصه عرفان و آموزه‌های عرفانی، دقیقاً پس از فوت شیخ ابوسعید ابوالخیر (= ۴۴۰ هجری) در خراسان بزرگ نام و آوازه یافت و در نظام عرفانی، تالی بوسعید گردید. در حوزه ادبیات عرفانی، بدون شک آثار گران‌سنگ وی - از جمله: انس التائیین^۱، روضة المذنبین^۲، مفتاح النجات^۳، کوز الحکمة^۴، سراج السائرین^۵، و بحر الحقیقه^۶ - در شمار غنی‌ترین منابع کهن و زیبایی ادب عرفانی ایران به شمار می‌آید و از منظر نوع نثر و ویژگی‌های سبکی آن، می‌توان آثار شیخ جام را از نمونه‌های مهم و درخور توجه نثر مرسل دوره سلجوقی به شمار آورد.

حال با این همه ویژگی‌های سزاوار، آیا سزاوار است در کتاب تاریخ ادبیات ایران ۶ و ۷ - با وجهه آموزشی - نامی از شیخ جام و آثار وی نباشد و دانش‌آموزان از این مجموعه آثار مهم ادب عرفانی و نمونه‌های موفق و پربار نثر زلال و گرم عارفانه غافل بمانند و - البته با دریغی به افزون - نام شیخ جام را به ناروا و نابجا، به عنوان لقب عبدالرحمان جامی بخوانند و فراگیرند؟ - به امید تجدید نظر.



پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تربت جام.

۱. دربارهٔ ارزش‌ها و ظرافت‌های بندهای آغازین و مسجّع ذکرهای تذکره‌الاولیاء، بنگرید به: احمدی، بابک؛ ۱۳۷۶: ۱۴۵ - ۱۴۷.

۲. اکنون نیز بعضی از پژوهشگران به این شیوهٔ آشنا رغبت نشان داده‌اند. تازه‌ترین و گسترده‌ترین اثری که در این شیوه اکنون پیش رو دارم، کتابی است به نام شفیع کدکنی و هزار سال انسلن، که بر مبنای آثار و مقالات استاد شفیع کدکنی و به اهتمام کریم فیضی فراهم آمده است. مؤلف در برابر نام هر یک از شخصیت‌ها و مشاهیر - قریب به ۶۵۰ مدخل - لقبی را با توجه به آراء دکتر شفیع کدکنی برگزیده است، که در حقیقت، خلاصه و عصارهٔ دیدگاه وی است. این کتاب در سال ۱۳۸۸ از سوی انتشارات اطلاعات نشر یافته است.

۳. مؤلف دانشمند در دههٔ پایانی عمر، بر این کتاب بخش‌ها و شرح و نقد احوال‌هایی دیگر - ۱۰ شاعر دیگر: دقیقی، فخری گرگانی، قطران تبریزی، امیر معزی، بیدل، هاتف، قائنی، اقبال، پروین و دهخدا - افزودند و اکنون با کاروان حله افزون‌تر از آن صورت اولیه در دسترس است. ر. ک: چاپ‌های اخیر و موجود با کاروان حله.

۴. در پایان دههٔ ۷۰، با تجدیدنظرهایی، بخش «تاریخ ادبیات جهان»، به تألیف دکتر عبدالحسین فرزند، به این کتاب افزوده شد و اکنون این کتاب با عنوان تاریخ ادبیات ایران و جهان ۱ و ۲ شناخته می‌شود و در شمار دروس اختصاصی سال‌های دوم و سوم رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی تدریس می‌گردد. ۵. در تجدیدنظر کتاب، بخشی دیگر با عنوان «ادامهٔ شعر سنتی در عصر نیما» به پایان تاریخ ادبیات ایران ۲ افزوده شده است. در این بخش به ۶ تن از شاعران شعر سنتی عصر نیما (= پروین، شهریار، امیری فیروزکوهی، رهی معیری، حمیدی شیرازی و مهرداد اوستا) پرداخته شده، که متأسفانه، مؤلف محترم برای این شاعران لقبی بنا به اسلوب کتاب در نظر نگرفته است و از این رو، این بخش افزوده با دیگر نام‌ها و حال‌ها همگون و متعارف نیست. ۶. البته دکتر یاحقی، مؤلف محترم تاریخ ادبیات ایران، بر این لقب صفتی افزوده‌اند و به صورت «طوطی زبان آور هند» به کار برده‌اند. شایان ذکر است که غالب القاب کتاب با کاروان حله پیشینه‌ای آشنا در تعابیر شاعران دارد و برای اهل ادب آشناست؛ مثلاً لقب «شاعر روشن‌بین» برای رودکی، تعبیری است که قرن‌ها پیش ناصر خسرو قبادیانی نیز برای این شاعر به کار برده است: اشعار پند و زهد بسی گفته‌ست

این تیره چشم شاعر روشن‌بین (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۰)

و نیز لقب «پیر اسرار» - برای عطار - در اسرارنامه دیده می‌شود:

گهی سلطان دین، گه پیر خمار

گهی مردار می، گه پیر اسرار (عطار، ۱۳۸۶: ۱۱۳)

و همچنین لقب «عارف جام» برای عبدالرحمان جامی، که در اشعار و تعابیر امیرعلیشیر نوایی، امیرکبیر عصر جامی، نیز دیده می‌شود (به این اشاره در متن

مقاله پرداخته‌ایم).

۷. مرید پیر معانم، ز من مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد (حافظ، ۱۳۶۷: ۱۷۲)

۸. به تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل، توس، ۱۳۶۸.

۹. به تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

۱۰. به تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

۱۱. به تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.

۱۲. به تصحیح و توضیح حسن نصیری جامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.

۱۳. به تصحیح و توضیح حسن نصیری جامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.

کتابنامه

- احمدی، بابک، ۱۳۷۶، چهار گزارش از تذکره‌الاولیاء عطار، تهران: نشر مرکز.

- جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۵، نجات‌الانس.

تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی. تهران: اطلاعات.

- _____، ۱۳۷۸، دیوان، تصحیح

اعلاخان افصح‌زاد، جلد ۱ و ۲، تهران: دفتر نشر

میراث مکتوب.

- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۷،

دیوان، به تصحیح غنی - قزوینی.

تهران: اساطیر.

- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۴۳، با کاروان حله

تهران: جاویدان علمی.

- عطار، فریدالدین، ۱۳۸۶، اسرارنامه تصحیح

و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیع کدکنی. تهران: سخن.

- فخرالدین علی [صفتی]، ۱۳۵۶، رشحات عین‌الحیات، تصحیح دکتر

علی اصغر معینیان. تهران: بنیاد نیکوکاری نوربانی.

- ناصر خسرو، ۱۳۷۰، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق،

تهران: دانشگاه تهران.

- نظامی باخرزی، عبدالواسع، ۱۳۷۱، مقامات جامی، تصحیح و تعلیقات نجیب

مایل هروی. تهران: نشر نی.

- نوایی، امیرعلیشیر، ۱۳۷۵، دیوان، به اهتمام رکن‌الدین همایون فرخ. تهران:

اساطیر.

- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات ایران ۱ و ۲، تهران: شرکت چاپ

و نشر ایران.

- _____، ۱۳۸۹، تاریخ ادبیات ایران و جهان ۲، تهران: شرکت

چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.

- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۷، چشمهٔ روشن. تهران: علمی.

